

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي اسْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادَهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّرُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

روایات سوم: روایات دال بر وجود عام و خاص در روایات معصومین علیهم السلام مانند کتاب (1:37)

طایفه سوم از روایات مبارکه که به آن استدلال می‌شود برای این که در شریعت مقدسه روش خاصی ابداع شده که عام حمل بر خاص می‌شود ولو خاص منفصل باشد بعیداً، و مطلق حمل بر مقید می‌شود ولو منفصل باشند بعیداً و ذو القرینه بر قرینه حمل می‌شود ولو منفصل باشد بعیداً، یعنی فاصله فراوان باشد ولو یک قرن مثلاً فاصله باشد، روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که همان طور که در کتاب عام و خاص وجود دارد، در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هم عام و خاص وجود دارد.

محقق سیستانی دام ظلّه فرمودند که این عام و خاص دو احتمال در آن هست. یکی این که همان مصطلح اصولی باشد. عام یعنی همان که دارای ادات داله بالوضع بر عموم است مثل کل و امثال این‌ها، یا هیأتی که دلالت بر عموم می‌کنند بالوضع بنابر این که قائل به این باشیم، مثل جمع مُحلی به الف و لام. و احتمال دوم این است که از عام، مطلق چیزی که عموم از آن استفاده می‌شود. عام اصطلاحی نیست، بلکه عام لغوی است یعنی آن که گسترده و مطلب عام از آن استفاده می‌شود و خاص آن است که مطلب عام استفاده نمی‌شود بلکه یک قضیه موجبه جزئیه از آن استفاده می‌شود و معنای لغوی مقصود باشد. حتی ممکن است در ظاهر امر آن عام، عموم نباشد، مطلق هم نباشد، بلکه خاصی باشد که به خاطر الغاء خصوصیت‌های عرفی و امثال ذلک از آن یک مطلب عامی استفاده می‌شود مثل «اذا اصاب ثوبک الکلب فاغسله» از این ما یک عامی استفاده می‌کنیم ولو در مورد ثوب است اما استفاده می‌کنیم مطلق ملاقیات حالا ثوباً کان او غیرش. این ولو خاص است ولی مفهوم که از آن استفاده می‌شود به ضم الغاء خصوصیت عرفیه یک مطلب عامی است و عکسش هم گاهی ممکن است که گاهی یک چیزی در ظاهر خیال می‌شود عام است ولی دقت که می‌شود چیست؟ خاص است. این فرمایش ایشان است.

عرض می‌کنم به این که ممکن است بگوییم سه احتمال هست. این دو احتمالی که ایشان

بیان فرمودند، و احتمال سوم حالا به این توضیح که خبر آن چیزی که ایشان فرمودند این بود که یکی عام باشد و یکی خاص باشد، یعنی یک عامی داریم که در مقابلش خاصی است به همان معنای مصطلح، مثل اکرم کل عالم که در مقابلش لاتکرم الفساق من العلماء یا یک مطلق داریم و در مقابلش یک مقیدی برای همان که موضوع مطلق است وجود دارد ولی ممکن است مقصود از عام و خاص در این روایات خاص در مقابل عام نباشد یعنی در روایات اهل بیت، در قرآن شریف گاهی یک موضوعات ویژه خاصی، موضوع حکم واقع شدند که عموم ندارد، در باره یک چیز خاصی است.

سؤال: ...

جواب: نه نه، اعم از این که قضیه فی واقعه باشد یا نه یک امر عامی نیست راجع به یک چیز خاصی است.

و گاهی هم هست که نه یک موضوع عامی حالا بالاطلاق یا بالعموم موضوع حکم واقع شدند، پس نمی‌خواهد بگوید عام و خاص که در مقابل هم هستند تا تقیید می‌شود یا تخصیص می‌شود. می‌خواهد بگوید این روایات مختلف است، بعضی‌هایش عام است، گسترده است، موضوعات مختلف را شامل می‌شود، انواع مختلف، اصناف مختلف را شامل می‌شود مثل الماء طاهر که همه جور ماءها را شامل می‌شود. بعضی وقت‌ها یک شیء خاصی است، مصادیق متعدد ندارد مثل الشمس مطهر، خبر شمس مصداق دیگری ندارد، خاص است. یا «الارض مطهر» این یک چیز خاصی است. ممکن هم هست این مقصود باشد در روایات. حالا ان شاء الله وقتی بعضی روایات را می‌خوانیم این مطلب ظاهر می‌شود.

علی ای حال ایشان می‌فرماید مسلماً آن معنای اصطلاحی ظاهراً در این روایات مقصود نباشد، این معنای مصطلح که حالا در اصول مصطلح شده که بالوضع با ادات داله بر وضع دلالت بر عموم می‌کند این مقصود نیست، مقصود همان است که عام داریم، خاص داریم یعنی یک روایاتی داریم، یک گفته‌هایی داریم که از او عموم استفاده می‌شود به یکی از وجوه استفاده، حالا به ادات عموم دارد، یا اطلاق دارد یا نه به الغاء خصوصیت و امثال ذلک عموم از آن فهمیده می‌شود. گاهی هم در مقابلش یک خاص داریم، خبر معلوم است این خاص را برای چه گفتند، این خاص را برای این گفتند که با آن عام بشود، تناقض‌گویی که نخواستند بکنند. پس بنابراین این روایات هم دلالت می‌کند بر این که شارع این روش را دارد که کلام عامی می‌گوید به یکی از معانی ثلاثه و در مقابلش دوباره یک خاصی می‌گوید و وقتی در مقابلش خاص را گفت خبر باید این عام و آن خاص جمع بشود، تناقض که نخواست به بگوید.

این روایات هم دلالت می‌کند بر این که پس شارع یک متد خاص دارد، چون در عرف این جوری نیست که عام گفته بشود، و بعد خاص گفته بشود مگر کنارش متصلاً. اما منفصلاً ما نداریم در عرف مگر در موارد نسخ و در مواردی که شخص فهمیده اشتباه کرده یا عقیده‌اش عوض شده اما برای این که خاص بیاورد و بگوید از اول از آن عامی هم که گفتم این خاص مقصودم بودم در مراد جدی، این در عرف عقلاء نیست. پس بنابراین از این روایات استفاده می‌شود که یک روش خاصی وجود دارد.

روایت اول: روایت سلیم بن قیس هلالی (8:47)

خب یکی از این روایات روایت سلیم بن قیس هلالی بود که در کافی شریف روایت شده بود و ما قبلاً خواندیم. در همان روایت بود که روایات پیامبر صلی الله علیه و آله عام دارد، خاص دارد که ایشان همان روایت را ذکر فرمودند.

روایت دوم: روایت فدکیه (9:02)

روایت دوم روایت فدکیه هست که حالا این ایام هم برای صدیقه طاهره سلام الله علیها هست و این روایت فدکیه هم بر این مسأله دلالت می‌کند. این خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها در محاجه با ابوبکر مشتمل است بر استدلالی که حضرت علیه السلام فرموده و از چندین جهت شاید بتوانیم بگوییم پنج جهت می‌توانیم به آن چه که در این خطبه نقل می‌شود استدلال کنیم برای این که این روش ویژه در شرع مقدس وجود داشته و وجود دارد. حالا ابتدائاً فرازهایی از این خطبه را که در جاهای مختلف نقل شده و این کتاب حُطَب سیده النساء فاطمة الزهراء مصادرها و اسانیدها که مرحوم آقای محمودی حالا مرحوم هم شاید نباشند. اگر آن آقای محمودی معروف باشد مرحوم هستند. اگر غیر او باشد شاید مرحوم نباشند.

سؤال: ...

جواب: آن مرحوم، محمدباقر است؟ پس ایشان غیر از آن است. حالا چه نسبتی با ایشان دارد یا ندارد نمی‌دانم.

کتاب خیلی خوبی است چون این خطبه فدکیه را از مصادر مختلف ایشان جمع فرموده و مجموعاً ایشان می‌فرماید به دوازده نوع و از دوازده شخص این خطبه نقل شده که من یک استقصایی کردم به نظرم آمد که باید بفرمایند چهارده تا. از امام باقر سلام الله علیه، از امام صادق سلام الله علیه، از زینب علیها السلام از زید بن علی، تا این جا شد چهار تا. پنجم عطیة العوفی، ششم عائشه، هفتم بنت ابی‌بکر، هفتم عامر بن شراییل الشعبی، هشتم عبدالله بن الحسن بن الحسن عن جماعة من اهله یا باسناده، نهم عبدالله بن عباس، دهم عبدالله بن محمد بن عائشه، عیبدالله بن محمد بن عائشه، یازدهم ابانہ بن الحکم، سیزدهم هاشم الکلبی عن أیبه و أبانہ، چهاردهم مرسلاتی که ندارد چه کسی نقل می‌کند، مرسل است. و این هم در کتب عامه هست، هم در کتب خاصه هست با اختلافات در بعض جاهای الفاظش یا کم و زیادهایی که دارد. و ...

سؤال: ... این عائشه معروفه که نیست؟

جواب: عائشة بن ابی‌بکر.

سؤال: بچه نداشته؟

جواب: نه شاید آن که بچه دارد شاید غیر آن است.

این جا حالا من ابتدائاً از احتجاج طبرسی می‌خوانم که مفصل هم هست و بعد از جاهای دیگر هم می‌خوانم تا زمینه آماده شود برای پنج وجهی که می‌خواهیم برای استدلال عرض بکنیم. صفحه 233 این کتاب:

فرمایشات حضرت صدیقه سلام الله علیها است به حسب این نقل.

«أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَعْظَبُ عَلَيَّ إِرْثِهِ (یا اِیْرثی)...

این جا معمولاً اِرْثیه نقل شده، اِرْثیه یعنی ارث من، یا اِیْرثی.

يَا ابْنَ أَبِي فُحَاقَةَ أَيْ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبَذُّمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ

این یک آیه

وَ قَالَ فِيمَا افْتَنَّ مِنْ خَيْرِ بِحَيِّ بْنِ زَكْرِيَّا إِذْ قَالَ- فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ قَالَ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ قَالَ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خِطِّ الْأُنثَيَيْنِ...

یا آیه دیگری که فرمود:

وَ قَالَ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ- وَ رَعَمْتُمْ أَنْ لَا خُطُوءَ لِي

یعنی خطی ندارم

وَ لَا أَرِثُ مِنْ أَبِي وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا...

چون فرمود «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض»، شما می‌گویید که «لا رَحِمَ بَيْنَنَا» بین من و پدرم رحمیتی وجود ندارد پس مشمول این آیه نیستیم.

أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا...

یک آیه‌ای برای شما نازل شده که آن دلالت می‌کند که پدر من به ارث چیزی نمی‌گذارد. بقیه مردم ارث می‌گذارند ولی پدر من ارث نمی‌گذارد.

أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ...

می‌گویید اهل دو ملت توارث ندارند. خب:

أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ...

فرضاً این جورى هم باشد که بله اهل دو ملت مثلاً کفار از مسلمین ارث نمی‌برند چون دو ملت هستند. حالا عکسش ارث می‌برند ولی کفار از مسلمین نمی‌برند. خب حالا این اطلاق داشته باشد، عموم داشته باشد حالا مگر ما اهل دو ملت هستیم که بخواهید به این تمسک کنید و بگویید که من ارث نمی‌برم.

أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي...

یا شما به عموم قرآن و خصوص قرآن آگاه‌تر هستید از پدر من و از پسر عموی من که حضرت امیر سلام الله علیه باشد.

خب بعد از این که این استدلال را می‌فرمایند، آن وقت خطاب به آن‌ها می‌فرماید:

... مَحْطُومَةً مَرْحُومَةً تَلْقَاكَ يَوْمَ خُسْرِكَ قِنَعَمَ الْحَكَمُ اللَّهُ وَ الرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَحْسُرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَتَذَمُّونَ...

خب در این جا شما می‌بینید که حضرت سلام الله علیه حالا سه مطلب در این فرازی که خواندیم بود. اولاً تصریح کردند که عام و خاص تصویر دارد در قرآن. فرمود که «أم انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه» مثل آن روایات است که می‌گوید خب قرآن عموم دارد، خاص دارد، کلام ما هم همین جور است.

بعد دو تا مطلب این‌ها می‌گفتند در استدلال‌های این‌ها مثلاً بوده یکی همان حرفی است که ابوبکر زده که بعداً می‌خوانیم می‌آید که این‌ها به آن حدیث «نحن معاشر الانبياء لا نورث» استدلال کردند. یکی به این که اهل دو ملت ارث هم از دیگر نمی‌برند. این هم یک جهت بود. حضرت سلام الله علیه به حسب آن چه که در این خطبه هست، خطبه‌ها که از ایشان نقل شده چند جور جواب دادند از این حرف. یکی این که در جایی فرمودند اصلاً این فدک میراث نیست. این در زمان حیاتش پیامبر صلی الله علیه و آله ملّکنی. این را ملک من کرده، این نحلّه‌ای است که به ملک من کرده حضرت صلی الله علیه و آله در زمان حیات‌شان. مسأله ارث نیست. و من و کلاء بر این جا داشتم و برخی از وکلای‌شان را هم نام می‌برند و یکی هم امیرالمؤمنین علیه السلام هست. پس حضرت صلی الله علیه و آله به من بخشیده، من هم قبض کردم، و کلاء هم بر آن گذاشته بودم پس تمام شرایط شرعی تمليکاً صحیحاً شرعياً فرموده به حسب این نقل و من هم اخذ کردم، و کلاء هم بر آن گذاشتم، عوائدش را هم مدتی استفاده می‌کردم. بنابراین اصلاً مسأله ارث نیست. یعنی تخصصاً از حرف‌های شما خارج است. تخصصاً خارج است. این اولاً.

ثانیاً حالا می‌گوییم ارث. اگر بگوییم ارث است این روایتی که شما می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که ما «نحن معاشر الانبياء» ارث نمی‌گذاریم، حضرت علیها السلام دو تا اشکال به آن کردند. یکی این که این حدیث مخالف قرآن است و پدر من مخالف قرآن نمی‌گوید. این آیاتی را خوانند که «ورث سليمان داوود» این آیتی که برای پیامبران الهی است. چطوری می‌گوید نحن معاشر الانبياء. پیامبر خلاف قرآن حرف نمی‌زده. این یک اشکال که شرط حجیت خبر واحد را ندارد. خبر واحد که مخالف قرآن باشد حجت نیست. پیامبر مخالف قرآن حرف نمی‌زند. این هم یک جواب.

جواب دیگر دادند به این مطلب به این که کسی نقل نکرده این را و تو داری فقط می‌گویی. کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین حرفی را نشنیده، همچنین حرفی را پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده. بنابراین یک اشکال این است که این متن یکی از شرایط حجیت خبر واحد را ندارد که مخالف قرآن است و پیامبر مخالف قرآن حرف نمی‌زند. این مخالفت صریح با قرآن دارد، نه عام و خاص است، نه مطلق و مقید است. شما می‌گویید پیامبران ارث نمی‌برند و قرآن پیامبران را شمرده که ارث می‌برند. دوم این که چه کسی این حرف را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، قائل این حرف کیست؟ خب تو که مدعی هستی. چه کسی این حرف را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده، چه کسی دارد این حرف را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. و اما آن

مسأله دومی که دستاویز آن‌ها بود که فرضاً شاید حضرت دخل مقدر هم خواستند بفهمانند، حالا از آن‌ها نقل نشده که آن به این حرف استدلال می‌کرد اما به آن حرف دومی حضرت دفع دخل خواستند بکنند از باب این سد ثغور کنند. بگویند خیلی خب اگر هم می‌خواهید بگویید اهل دو ملت ارث نمی‌برند خب ما که اهل دو ملت نیستیم، ما از ملت واحده هستیم. یا این وجه را بخواهید بگویید که أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض، من رجم او نیستیم، خب آن هم که روشن است که من رجم او هستم.

یک مطلب چهارمی هم از این مجموعه استفاده می‌شود که این‌ها می‌گفتند که حضرت علیها السلام باز جواب دادند که این مسأله مربوط نمی‌شود به ارث و فدک و آن مسأله خلافت است که این‌ها می‌گفتند از قرآن استفاده می‌شود که خلافت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام از این خانواده است، خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی‌شود. این را هم حضرت علیه السلام جواب دادند. آیاتی خواندند که نه این چنین نیست، خلافت و نبوت در قرآن وجود دارد که در یک خانواده جمع شده.

این‌ها مطالبی است که حضرت سلام الله علیها خیلی مطالب قوی، استدلالی و محکمی است. حالا ما از این اموری که حضرت علیها السلام فرمودند می‌خواستیم استفاده بکنیم برای مدعایمان و آن این که بگوییم یک منهج خاصی پس در شریعت مطهره بوده. خب بعد حضرت علیها السلام ادامه می‌دهند سخنان‌شان را تا می‌رسد به این جا که خیلی خطبه بزرگ و بلیغ و پرمحتوا و از نظر الفاظ هم یک قدری مشکل هست. یعنی یک عربی‌ای است که فهمش دقت می‌خواهد. خب حضرت علیه السلام می‌فرمایند تا باز دو مرتبه آیات ارث را گوشزد می‌فرمایند،

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَقَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوي (ص) يَأْمُرُ الْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا رَعُوفًا رَحِيمًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ...

تا این که

وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ تَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا تُورِثُ دَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا وَإِنَّمَا تُورِثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ قَلِيلَةٍ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ...

بعد این حدیثی است که می‌خواند که بعد حضرت:

فَقَالَتْ ع شُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالِفًا بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ أَفَتَجْمَعُونَ إِلَى الْعَذْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ

تا

و هَذَا بَعْدَ وَقَاتِهِ شَبِيهُ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا يَقُولُ- يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَفْسَاطِ وَ سَرَعَ مِنَ الْقَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ- وَ أَبَاحَ مِنْ حَطِّ الذُّكُرَانِ وَ الْإِنَاثِ مَا أَرَاخَ بِهِ عِلَّةَ الْمُتَطَلِّينَ وَ أَرَا لَ النَّظْمِ وَ السُّبُهَاتِ فِي الْغَائِبِينَ كُلَّ بَلِّ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ. [1]

که این جا این جور جواب دادند. خب حالا ان شاء الله بعداً این جاهای مختلف از افراد

مختلف، همین مضامین و قریب به این مضامین وجود دارد که صفحه 130، صفحه 146 تا 147، از صفحه 170 تا 172، صفحه 190 تا 192، صفحه 216، صفحه 233 تا 237 که حالا من همین اخیری را خواندم.

وجوه استدلال به این روایت: (26:00)

حالا وجه استدلال چیست به این مجموعه‌ای که حالا نقل کردیم.

وجه اول: (26:08)

وجه اول نحوه جواب حضرت علیها السلام از آن روایت است. حضرت علیها السلام فرمودند که کتاب خدا را نمی‌شود تخصیص زد، یعنی اگر این حدیث باشد که قهراً این حدیث اگر باشد منفصل است، در کتاب خدا که نیست، این حدیثی است منفصل. اشکال به این بود که این حدیث خلاف نص قرآن است صادر نشده. یا در بعضی از جاهای دیگر فرموده چه کسی این را نقل کرده، تو داری می‌گویی ولی کسی نشنیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک چنین حرفی را، یعنی اگر چنین نقلی بود بود و شنیده شده بود و خلاف قرآن نبود، بلکه آیات ارث تخصیص می‌خورد ولی این اشکالش این است که این حدیث درست نیست. پس بنابراین، این جا این نحوه جواب حضرت سلام الله علیه دلالت بر این جهت می‌کند.

وجه دوم: (27:17)

مطلب دوم این است که باز حضرت علیها السلام آن مطلبی را که خودشان حالا ابداع فرمودند برای سد ثغور که اهل ملتین ارث نمی‌برند، حضرت علیها السلام در این، در صغری مناقشه کردند نه در کبری. فرمودند مگر ما از یک ملت نیستیم با پدرم. یعنی چه؟ یعنی اگر اهل دو ملت بودند قبول است، خب این اهل دو ملت باز نسبت به آیات ارث می‌شود چه؟ در قرآن که متصلاً چنین چیزی نیامده.

سؤال: آیا جدلی باشد باز هم می‌شود به کبری اکتفاء کرد.

جواب: حالا فعلاً استدلال‌ها را داریم می‌گوییم. مناقشات را بعداً شما بفرمایید. حالا فعلاً تقریر استدلال است. و جدل هم به باطل نمی‌کنند. البته جدل به باطل هم غلط است آن هم از معصوم علیه السلام. جدل به باطل نمی‌کنند. بلکه مسلمات قوم را ممکن است به خودشان برگردانند.

بنابراین، باز نحوه جواب حضرت علیها السلام از عدم توارث اهل ملتین که دارد حضرت علیها السلام می‌پذیرد کأَنَّهُ که به چنین مطلبی باشد آیات ارث را تخصیص می‌زند ولی صغری محل اشکال است، تفریق به من و پدرم نمی‌شود. این هم تقریب ثانی است برای این که از این روایت شریفه، از این خطبه شریفه استفاده می‌شود.

وجه سوم: (28:58)

مطلب سوم و تقریب سوم این است که باز حضرت علیها السلام می‌فرماید که آیا خُصَّکُم الله تبارک و تعالی به یک آیه‌ای که در آن آیه پدر من را خارج کرده باشد؟ برای شما یک آیه‌ای نازل شده که در آن آیه پدر من استثناء شده باشد، خارج شده باشد؟ این کلام هم مبتنی بر این است که بله اگر چنین آیه‌ای بر فرض محال بود، خوب بله می‌گفتیم آیات ارث به این تخصیص می‌خورد. آیات ارث که در کنارش ذکر نشده اما در این قرآنی که ما خبر داریم و ما اهل بیت هستیم، چنین آیه‌ای که نیست، برای شما آیا آیه‌ای نازل شده که در آن جا پدر من اخراج شده از ارث گذرانندگان که یعنی اگر چنین چیزی بود خوب حق با شما بود.

پس بنابراین این کلام حضرت علیها السلام هم دلالت می‌کند که بله اگر در قرآن یک خاصی وجود داشت که پیامبر را اخراج کرده بود آن خاص که حضرت هم فرمود به او، در یکی از این نقل‌ها هست که حضرت فرمود تو یک آیه بیاور، یک دلیل بیاور اُقْنِعْ به، کجاست؟ یک آیه‌ای بیاور که خصمک الله تعالی به این آیه. پس این محاجه حضرت زهرا سلام الله علیها به حسب این نقل دلالت می‌کند که اگر چنین آیه‌ای در قرآن بود بله با این تخصیص می‌زدیم آیات ارث را «لِلَّذَکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیَّیْنِ» را تخصیص می‌زدیم مثلاً. بقیه آیات ارث را تخصیص می‌زدیم ولی کجاست چنین مطلبی؟ این هم وجه سوم برای استدلال به فرازهایی از این خطبه شریفه.

وجه چهارم: (30:56)

وجه چهارم برای استدلال این است که خود این که آن ظالم آمد به این حدیث مجعول تمسک کرد، این نشان می‌دهد که این پذیرفته شد عند المسلمین است و یک دأب است، یک امر مسلمی است که بله اگر چنین امری می‌باشد آیه تخصیص باید بخورد. ادله ارث باید تخصیص بخورد. نه این که استدلال آن حجت است، اما از باب این که این استدلال اگر یک امر منگری بود، طبق ضوابط نبود، به حسب ظاهر این نمی‌شد، می‌گویند خوب در مقابل قرآن چه می‌گوی. اما این هم دلالت می‌کند که در آن بحث اصولی که تخصیص کتاب به خبر واحد ممکن است، تخصیص کتاب به غیر کتاب ممکن است چون حدیث است. و ثانیاً دلالت می‌کند بر این که بین عموم قرآن و چیزی که تخصیص دارد می‌زند یعنی در ظاهر خلاف او را می‌گوید، باید جمع کرد به تخصیص.

پس بنابراین، این هم یک وجهی برای استدلال است.

سؤال: وجه اول چه فرقی کرد با وجه چهارم؟

جواب: وجه اول این بود که حضرت علیها السلام پذیرفتند. و آن جور جواب دادند. جواب ندادند که این معارض با قرآن است و می‌رود کنار. آن جور جواب دادند. یعنی بله اگر حدیث درستی بود، سندش درست بود، دلالتش مخالف قرآن نبود، شرایط حجیت را داشت بله، ولی این جوری نیست. اشکال در صغری کردند. پس معلوم می‌شود کبری پذیرفته است. این جا کاری به فرمایش حضرت علیها السلام نداریم. این جا کار داریم به این که خود این که این‌ها این جور دارند استدلال می‌کنند، خود استدلال این‌ها نشان

می‌دهد که بله این یک منهجی است که مسلمین قبول دارند، پیش مسلمین کأنّ مسلم است که بله اگر قرآن، آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله حرفی زده باشند که نسبتش اخص مطلق با آن جا است، باید دست از کتاب برداشت. اگر یک عامی باشد، یک مطلق باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله برخلاف آن چیزی فرموده باشند در موردی، باید دست برداشت و آن را تخصیص زد، تقیید کرد. پس معلوم می‌شود یک دیدن است، یک رسم مألوف است، پذیرفته شده عند المسلمین است که با یک خبر ساختگی می‌آید و می‌خواهد آن منهج را بر این جا پیاده کند و استدلال بکند. این هم وجه چهارم برای استدلال.

وجه پنجم: (33:51)

وجه پنجم برای استدلال خود این که حضرت علیها السلام فرمود عام و خاص داریم مثل آن روایت. خود این که فرمود عام هست، خاص هست، قرآن عام دارد، خاص دارد پس بنابراین یعنی باید عام و خاص را با هم دید و جمع کرد.

بنابراین به این پنج وجه فعلاً می‌شود استدلال کرد به این خطبه شریفه.

حالا ببینیم آیا این استدلال‌ها اشکال دارد یا ندارد. ان شاء الله برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج 1، ص: 102 - 106